

چرا؟

خطبه ای از کتاب آفرینش 3؛ 1-24



1 مار که از تمام حیواناتی که خداوند ساخته بود حیلمگتر بود، از زن پرسید: «آیا واقعاً خدا به شما گفته است که از هیچ‌یک از میوه‌های درختهای باغ نخورید؟» 2 «زن جواب داد: «ما اجازه داریم از میوه تمام درختهای باغ بخوریم» 3 به غیر از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا به ما گفته است که از میوه آن درخت نخورید و حتی آن را لمس نکنید مبادا بمیرید.»

4 مار جواب داد: «این درست نیست. شما نخواهید مرد. 5 خدا این را گفت زیرا می‌داند وقتی از آن بخورید شما هم مثل او خواهید شد و خواهید دانست چه چیز خوب و چه چیز بد است.» 6 «زن نگاه کرد و دید آن درخت بسیار زیبا و میوه آن برای خوردن خوب است. همچنین فکر کرد چقدر خوب است که دانا بشود. بنابراین از میوه آن درخت کند و خورد. همچنین به شوهر خود نیز داد و او هم خورد. 7 همین‌که آن را خوردند به آنها دانشی داده شد و فهمیدند که برهنه هستند. پس برگهای درخت انجیر را به هم دوخته خود را با آن پوشاندند.»

8 عصر آن روز شنیدند خداوند در باغ راه می‌رود. پس خود را پشت درختان

پنهان کردند. 9 اما خداوند آدم را صدا کرد و فرمود: «کجا هستی؟» 10 «آدم

جواب داد: «چون صدای تو را در باغ شنیدم ترسیدم و پنهان شدم زیرا برهنه هستم.»

11 خدا پرسید: «چه کسی به تو گفت برهنه هستی؟ آیا از میوه درختی که به تو گفتم نباید از آن بخوری خوردی؟»

12 آدم گفت: «این زنی که تو اینجا نزد من گذاشتی آن میوه را به من داد و من خوردم.»

13 خداوند از زن پرسید: «چرا این‌کار را کردی؟» زن جواب داد: «مار مرا فریب داد که از آن خوردم.»

داوری خدا 14 سپس خداوند به مار فرمود: «چون این‌کار را کردی از همه حیوانات ملعون‌تر هستی. بر روی شکمت راه خواهی رفت و در تمام مدت عمرت خاک خواهی خورد. 15 در بین تو و زن کینه می‌گذارم. نسل او و نسل تو همیشه دشمن هم خواهند بود. او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه او را خواهی گزید.»

16 و به زن فرمود: «درد و زحمت تو را در ایام حاملگی و در وقت زاییدن بسیار زیاد می‌کنم. اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو تسلط خواهد داشت.» 17 «و به آدم فرمود: «تو به حرف زنت گوش دادی و میوه‌ای را که به تو گفته بودم نخوری، خوردی. به‌خاطر این‌کار، زمین لعنت شد و تو باید در تمام مدت زندگی با سختی کار کنی تا از زمین خوراک به

دست بیاوری.» 18 زمین خار و علفهای هرزه خواهد رویانید و تو گیاهان صحرا را خواهی خورد. 19 با زحمت و عرق پیشانی از

زمین خوراک به دست خواهی آورد تا روزی که به خاک بازگردی، خاکی که از آن به وجود آمدی. تو از خاک هستی و دوباره خاک خواهی شد.» 20 «آدم اسم زن خود را حوا گذاشت چون او مادر تمام انسانهاست.» 21 خداوند از پوست حیوانات برای آدم و

زنش لباس تهیه کرد و به آنها پوشانید. اخراج آدم و حوا از باغ عدن 22 پس خداوند فرمود: «حال آدم مثل ما شده و می‌داند چه چیز خوب و چه چیز بد است. مبادا از درخت حیات نیز بخورد و برای همیشه زنده بماند.» 23 «بنابراین خداوند او را از باغ

عدن بیرون کرد تا در روی زمین که از آن به وجود آمده بود به کار زراعت مشغول شود.» 24 خداوند، آدم را از باغ عدن بیرون

کرد و فرشتگان نگهبانی در طرف شرق باغ عدن گذاشت و شمشیر آتشی که به هر طرف می‌چرخید در آنجا قرار داد

تا کسی نتواند به درخت حیات نزدیک شود.

آقای Mahatma Gandhi که نقش مهمی در برقراری صلح در شهر Durban افریقای جنوبی داشت ، سالیان درازی را در آنجا زندگی می کرده است. او در آن شهر صاحب یک کارگاه چاپ می بود. در این میان یک سیاستمدار آلمانی که کنجکاوی زیادی به فعالیت های بشارتی ما داشت ، علاقه خودش را برای سفر به این مکان نشان داد. من با او در یکی از روزها به آنجا سفر کردیم. در آن زمان ها برای سفر به آن منطقه بایستی حتما یک پلیس همراه ادم در همه جا می بود. زیرا در آن دوران دو قبیله خیلی خشن با هم در حال جنگ می بودند. ولی در آن روزی که ما به آنجا رسیدیم دیگر خبری از جنگ نبود. بچه ها در شن های خیابان و در کارگاه چاپ درحال بازی کردن با ماشین های ساخته شده خودشان می بودند. و فقط جای گلوله های روی دیوار حاکی از جنگ سختی میان مردم آن زمان می بود. ولی یک مامور پلیس به ما می گوید که این جای گلوله ها برای شلیک کودکان به سمت آنها می بوده است که هفته گذشته رخ داده است. و 5 نفر در این درگیری ها نیز کشته شده اند. در یک لحظه من وجود یک ابر سیاهی را بر روی آن منطقه ارام تصور کردم. من با خودم گفتم که چطور ممکن است که این کودکان به آنها شلیک کرده باشند. آیا کودکان می توانند انقدر بی رحم باشند؟ ما در آن جا خیلی احساس ترس کردیم و دوست داشتیم سریع آن منطقه را ترک بکنیم. زیرا این کودکانی که اگر مقدار پول کافی برای خرید نداشته باشند حتما به ما شلیک خواهند کرد. حال این تفنگ ها را از کجا می آورند؟ و این کودکان چطور به اینجا رسیده اند که ادم می کشند؟ زمانی که این کودکان ادم می کشند چه کسی جواب گو می تواند باشد؟ هرگاه که قتلی اتفاق می افتد ما سریع مابین قاتل و مقتول داوری می کنیم. ولی حالا که بچه ها ادم می کشند چه کسی تفسیر دارد؟ یا بهتر بگوییم ما برای سرزمین ها اینگونه مرز گذاشتیم که یک طرف سرزمین مسیحی وجود دارد و یک طرف دیگر سرزمین های تندروی اسلامی . ولی این را باید بدانیم که Martin Luther به ما گفته که مجازات هایی در اسلام وجود دارند که برای ما مسیحیان نیز برخی از آنها صدق می کند. حال در این میان چه کسی مقصر می باشد ؟ این سوال را نمی شود به این اسانی پاسخ داد. ما در روزهای اول سفر مان وسایل مان را زود جمع کردیم و به خانه برگشتیم . زیرا من نمی توانم مراقب برادرم باشم.

در داستان سقوط انسان از بهشت این برای همه اشکار می شود که این گناه از کجا سرچشمه می گیرد. و جواب این سوال می تواند کلید رمز تمام داستان های انجیل باشد. با این امر ادم فقط گناه های موجود در جهان را نمیفهمد بلکه با آن روند این جهان را نیز درک خواهد کرد. شاید شیطان در این داستان به اندازه خیلی زیاد ادم را گمراه کرده است. ما نباید به این نتیجه برسیم که همه تفسیر ها را به دوش آدم و یا حوا بی اندازیم و آنها را فقط گناهکار بدانیم. اگر اینگونه باشد ادم و حوا بایستی با حالتی بسیار مظلومانه در کنار در بهشت بیاستند و از هر کسی که وارد بهشت می شود معذرت خواهی بکنند. و یا برای هر اتفاق بدی که در این دنیا رخ می دهد از برادر گشتی تا دعوای خانوادگی امروزی باید از ما عذرخواهی کنند . آنها بایستی برای همه چیز از ما عذر بخواهند . ولی همه اینها تفسیر چه کسی می تواند باشد؟ آیا ما انسانها دلیل این همه پلیدی ها می باشیم؟

نخیر ، خداوند قصد دارد در داستان سقوط انسان از بهشت این را به ما بگوید که چرا گناه در میان همه ما انسان ها نفوذ کرده است و چرا آن یک قدرت زیادی بر روی زندگی ما دارد. چیزی که با ادم و حوا رخ می دهد با اتفاق های بد امروزی که در هر جای دیگر روی می دهد فرقی نمی کند. دودی و شکی که شیطان در وجود ادم و حوا وارد کرد چیزی است که دیگر از زندگی ما خارج نمی شود و یک بخشی از زندگی مان شده است. و ریشه تمام پلیدی هایی است که تا به امروز در زندگی مان رقم می خورند.

در ابتدای داستان همه چیز خوب بنظر می آمد. مار به حوا این را می گوید که ان میوه بسیار خوش مزه می باشد. و شیطان بدین گونه پایه های بدترین چیزها در جهان را بنا می کند. اگر حوا خون الود پسر خودش را که بعدها اتفاق می افتد را می دید هرگز ان میوه را نمی خورد. و شیطان با وعده ای بسیار شیرین او را گول می زند و به او می گوید که شما با خوردن این میوه همانند خدا می شوید. شیطان به آنها می گوید که دیگر مرگی وجود نخواهد داشت و برای همیشه زنده می مانند. ان اتفاقی که در ان زمان با ادم و حوا رقم خورده است دقیقا همان اتفاق امروزه ما با نیز رقم می خورد. ما خودمان شخصا درون مان را ویران نمی کنیم بلکه این شیطان است که ما را گمراه می کند. شیطان به ما می گوید که ما زندگی بهتر و زیباتری خواهیم داشت اگر پول

بیشتری داشته باشیم. و ما بزرگترین عشق خودمان را پیدا خواهیم کرد و بدین ترتیب ما زندگی خودمان را برای تکامل بخشیدن به نابودی می کشیم.

دقیقا همان اتفاق برای ادم و حوا رخ می دهد چشم های آنها بعد از خوردن آن میوه باز می شوند. بله از یک جهت شیطان درست گفته است چشم های آنها باز شده است. ولی آن چیزی که در ابتدا برای آنها زیبا بود دیگر در ادامه برای آنها جذابیتهایی نداشت. آنها متوجه شدند که برهنه هستند و برای همین آنها بایستی خودشان را می پوشانند و پنهان می شدند. در اینجا باید این توضیح را بدهم که موضوع در اینجا بر سر برهنه و لخت بودن آنها نبود بلکه معنی بیشتری را در خود دارد. این اتفاق به این معنی می باشد که انسان به گناه خودش واقف شده است و از آن اطلاع پیدا کرده است. آن آزادی و دیدارهایی که از اذانه با خدا داشتند را دیگر ادم و حوا از دست داده بودند. و بکارگیری برگ درخت انجیر برای پنهان کاری گناه آن دونفر دیگر اثری ندارد ولی ما آن را تا به امروز استفاده می کنیم. زیرا هرگاه کسی خطایی می کند ما می گوئیم که او با خود برگ درخت انجیر دارد. و او بایستی این عذرخواهی را از کسانی که در حق آنها بدی کرده است داشته باشد. ولی انسان ها خیلی ماهر شدند و برای پنهان کردن خطاهای خودشان، زیاد از برگ های درخت انجیر استفاده می کنند. در ادامه برگ درخت انجیر نمادی برای یکی از قانون ها می شود. و انسان می تواند با این نماد خدایی خطاهای خودش را پنهان کند. ما و یا همه می توانند با این ترفندها جلوه بیرونی شان را خیلی خوب درست کنند و با خدای خودشان به صورت نمادین، خوب صحبت کنند ولی در حقیقت این ما هستیم که از خدای حقیقی بسیار دور هستیم. داستان ادم و حوا این را به ما می گوید که نمی توان در پیش خداوند خود را پنهان کرد. ادم و حوا خودشان را جلوی خدا پنهان کردند ولی آنها نمی دانستند که خدا آنها را می بیند. و به او می گوید: ای ادم کجا هستی؟ در آنجا خدا جدایی خودش و ادم را به ما نشان می دهد. ادم و حوا می بایستی خودشان را از مخفیگاه بیرون می آوردند ولی آنها این کار را نکردند و این عمل را ما نیز تا به امروز ادامه می دهیم. ادم، حوا را مقصر اصلی این گناه می دارد و او را بهانه می کند حتی او در جایی خداوند را پاسخ گوی این عمل می کند که چرا او اجازه چنین کاری را به حوا داده است. خداوند هم از حوا می پرسد و او نیز تفسیر را از آن مار می داند. و گناه خودش را به دوش آن مار می اندازد. تصاویری که ما از داستان سقوط ادم و حوا می بینیم بسیار برای ما جالب می باشد چراکه آنها یاد آور گناهان خودمان می باشند. ما برای هر گناه مان چه کاری می کنیم؟ آیا ما آن را بر گردن کسی دیگری نمی اندازیم؟ ولی این را می دانیم که در آخر این انسان است که باید جواب گوی اعمال خودش باشد. و جایی دیگر برای پنهان شدن نمی ماند و اگر کسی صدای خداوند را که او را صدا می زند نشنود. امکان دارد که او از خدا فاصله زیادی گرفته است. و دیگر به خطای خود واقف نمی باشد. و چیزی را بر گردن نمی گیرد و دیگران را مسول گناهان خودش می بیند. این بازی ها دیگر فایده ای ندارد زیرا ادم و حوا همه و حتی این دنیا را مقصر می دانند. ما همه از بهشت رانده شده ایم. و باید همه این سختی ها را به دوش بگیریم. و هر پلیدی و دروغ و نا برابری که در این دنیا وجود دارد را باید به جان بخریم. و نباید اجازه بدهیم که تنفر و حسادت مانع این وصلت ما و خدا بشود.

و در آخر اصلا هیچ فایده ای ندارد که ما خودمان را از خدا پنهان کنیم. ما این را چه زمان می فهمیم؟ ما دیوارهای زیادی را به دور خودمان کشیده ایم تا اشتباهات مان را کسی نبیند. ولی خدا ما را پیدا می کند. خدا همه چیز پنهان را آشکار می کند و ادم و حوا بایستی در آخر داستان بمیرند همانند همه ما انسان ها. خداوند بعد از این داستان ما را از خودش نمی رهاوند و به این دنیا روانه نمی کند. او برای ما لباسی فراهم می آورد تا ما با آن خوب زندگی نماییم. زیرا آن برگ درخت انجیر کفایت پنهان کردن گناهان ما را ندارد. آن حیوانات کشته شده به دستور خداوند هستند که می توانند برخی از این گناهان ما را پنهان نمایند. ولی در آخر بایستی یک قربانی دیگر نیز وجود داشته باشد. و این قربانی بایستی از طرف ملکوت و محبت خداوند آید. عیسی مسیح بایستی بیاید تا او سر شیطان را برای همیشه از بدن جدا نماید. خداوند همه این رنج ها و عذاب ها را می داند که چطور باید آن حیوانات قربانی شوند و همچنین عیسی برای زندگی ما فدا شود. حالا من یک سوالی را احتمالا می توانم بشنوم و آن هم این که چطور خداوند می تواند یک حیوان را مسول گناهان ما بداند؟ و یا چرا خدا باید تنها پسر خودش را برای ما قربانی کند؟ خداوند از ابتدا و از زمان ادم و حوا بدین صورت بوده است و این ما هستیم که می خواهیم گناهان خودمان را به سمت او سوق بدهیم. آمین.